



یک لحظه ببند چشم خود را
تا قصه‌ای آشنا ببینی
پایان قشنگ کربلا را
از دختر کربلا ببینی

پس خوب ببین که دختر آنجاست
بالای سر پدر نشسته

از لرزش شانه‌هاش پیداست
بغضی که به حنجرش شکسته

گفتی که چقدر کوچک است او
افتاده به خاک از غم و درد

ای کاش کسی می آمد او را
از روی زمین بلند می کرد

حالا تو ببین ادامه اش را
پایان قشنگ قصه اینجاست

او نیز ادامه حسین است
دیدنی که خودش چگونه برخاست

برخاست به جنگ دشمنان رفت
این بار خودش بدون بابا

برخاست به دیگران بگوید
فریاد بلند کربلا را

یحیی علوی فرد

